



معمار، رحمت‌الله. (۱۳۹۳). فرصت ساختاری یا فرصت تصویری؟ معرفی و بررسی انتقادی رهیافت کورزمن نسبت به تبیین انقلاب اسلامی ایران. فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۱ (۴)، ۱۵۵-۱۳۵.

فرصت نهادی یا فرصت تصویری؟

معرفی و بررسی انتقادی رهیافت تبیینی کورزمن به انقلاب اسلامی ایران

رحمت‌الله معمار^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۳/۶/۳

چکیده

هدف اصلی این مقاله معرفی و نقد یکی از بدیع‌ترین تبیین‌ها از انقلاب اسلامی ایران توسط کورزمن^۲ جامعه‌شناس غربی بوده است. نقطه عزیمت کار او ایضاح و نقادی یکی از نخله‌های اصلی تئوری‌های انقلاب، موسوم به "تحلیل توکویلی" از انقلاب‌هاست که بر اساس آن، زمانی که فرصت‌های نهادی و ساختاری (مثلاً شکنندگی و آسیب‌پذیری دولت در قبال فشار سیاسی مردمی) با فرصت‌های ادراک‌شده (آگاهی عموم از فرصت‌های موجود برای اعتراض موفقیت‌آمیز) انطباق پیدا کنند، وقوع انقلاب‌ها محتمل می‌شوند؛ و در واقع وقوع انقلاب بر اساس چنین انطباقی تبیین می‌شود. اما کورزمن نشان می‌دهد که این هم‌سویی ممکن است همیشه رخ ندهد؛ کما اینکه به اعتقاد برخی صاحب‌نظران در مورد انقلاب اسلامی چنین اتفاقی نیافتاد و تصور مردم از توانایی‌های خودشان در قیاس با قابلیت‌های سرکوب و کنترل حکومت با یکدیگر همخوانی نداشتند. این مقاله ضمن ایضاح موضع تئوریک کورزمن در قبال انقلاب ایران، به بیان نقاط قوت و ضعف این دیدگاه در تبیین انقلاب‌ها پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: فرصت‌های نهادی؛ فرصت تصویری؛ تبیین سیاسی؛ تحلیل توکویلی؛ انقلاب ایران

^۱ - استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران، r.memar@umz.ac.ir

^۲ - دیدگاه تأثیرگذار و تحلیل بدیع چارلز کورزمن (استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کارولینای شمالی) از انقلاب اسلامی ایران برای اولین بار در مقاله زیر به چاپ رسید:

Charles Kurzman, "Structural Opportunity and Perceived Opportunity in Social Movement Theory: The Iranian Revolution of 1979", *American Sociological Review*, Vol. 61, No. 1, Feb. 1996.

مقدمه و مسأله

تاکنون تبیین‌های متعدد و متفاوتی از انقلاب‌ها ارائه گردیده و لذا فهم و درک آنها مستلزم نوعی طبقه‌بندی و سنخ‌شناسی است. شاید در کلی‌ترین تقسیم‌بندی بتوان نظریه‌های انقلاب را به دو دسته نظریه‌های عینیت‌گرا^۱ و ذهنیت‌گرا^۲ طبقه‌بندی نمود. این تقسیم‌بندی در تئوری‌های انقلاب بعضاً به صورت دوگانه معروف ساختارگرا و عاملیت‌گرا (در برخی تعابیر: فرهنگ‌گرا) نیز مطرح شده است (برای مثال: بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۳؛ فورن، ۱۳۸۲: ۶۸-۱۶۷). در عین حال، نحله سومی نیز وجود دارد که سعی در توجه توأمان به این دو دسته عوامل و ترکیب آنها در هیأت نظریه‌ای واحد دارد. توکویل اصلی‌ترین نماینده چنین رویکردی به انقلاب‌هاست. قوت تحلیل توکویلی در ترکیب کردن عوامل عینی و ذهنی نهفته است. در مدل توکویلی، این تنها ضعف ساختاری دولت، یا در مقابل تمایلات ذهنی معترضان به اثرگذاری جمعی نیست که انقلاب را شتاب می‌بخشد؛ بلکه ترکیبی از این دو است که چنین می‌کند (کورزمن، ۲۰۰۹: ۴۲)؛ گو اینکه توکویل نهایتاً به تصورات افراد از وضعیت خویش بیش از شرایط عینی ساختاری اهمیت می‌دهد (ن.ک: بشیریه در مقدمه کوهن، ۱۳۸۹: ۱۷).

پس از سال‌ها فراموشی و بی‌اعتنایی نسبت به این دیدگاه جامع‌نگر و نتیجتاً حیرانی و سرگردانی در میان دو حد نهایی ساختار(عینیت)‌گرای و فرهنگ (ذهنیت)‌گرای، اخیراً نظریه‌های انقلاب و جنبش اجتماعی، این رهیافت ترکیبی را احیاء کرده‌اند. به‌عنوان مثال مک‌آدام (۱۹۸۲) در کتاب خود تحت عنوان «فرایند سیاسی و گسترش شورش سیاهان» احتجاج می‌کند که در تئوری‌های متعارف جنبش، «ساختار فرصت‌های سیاسی» از یک طرف و «توان سازمانی معترضان» از طرف دیگر، دو تعیین‌کننده عمده اعتراض سیاسی‌اند. فرصت‌ها برای یک چالش‌گر جهت درگیر شدن در کنش جمعی موفقیت‌آمیز، که در خلال زمان، بسیار تغییر می‌کنند؛ و این تغییرات است که تصور می‌شود با جذر و مد فعالیت جنبش مرتبط باشند. وی بیان می‌کند که نقطه اساسی و بحرانی آن است که نظام سیاسی بتواند در زمان‌های مختلف در مقابل چالش، بازتر یا بسته‌تر باشد. اما به نظر مک‌آدام، شرایط ساختاری به‌طور خودکار به اعتراض تبدیل نمی‌شوند. بلکه آنها به وسیله رهایی شناختی، یعنی توانایی مردم ستم‌دیده برای گریختن از الگوهای بدبینانه و خمود اندیشه و انجام اقدامی در باره وضعیت‌شان، واسطه‌گری می‌شوند. بنابراین تحلیل مک‌آدام بین ادراکات ذهنی و ساختار

1. Objective

2. Subjective

فرصت‌ها، پیوند تنگاتنگی برقرار می‌کند. در دیدگاه وی، ساختار دولت و دریافت‌های ذهنی به عنوان همبسته‌های نزدیک مورد بحث قرار گرفته‌اند (کورزمن، ۱۹۹۶: ۱۵۴).

در دیگر مطالعات اخیر در سنت توکویلی نیز، فرصت‌های ساختاری عموماً - و نه همیشه - با فرصت‌های ادراک‌شده منطبق و هماهنگ هستند. به‌عنوان مثال سیدنی تارو بین سطوح خرد و کلان تحلیل، تأثیر متقابل را تشخیص می‌دهد. احتجاج اصلی تارو آن است که مردم در پاسخ به فرصت‌های سیاسی به جنبش می‌پیوندند (کورزمن، ۱۹۹۶).

گلدستون (۱۹۹۱) نیز در تحلیل اخیرش از انقلاب‌های مدرن قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی، جنبه‌های ساختاری دولت (آشفستگی دولت) و عوامل فرهنگی (چارچوب‌های فرهنگی و ایدئولوژیک) را با یکدیگر ترکیب می‌کند (کورزمن، ۱۹۹۶).

این تحلیل‌های توکویلی تشخیص می‌دهند که فرصت‌های ساختاری و فرصت‌های ادراک‌شده، ممکن است همیشه منطبق نباشند. به زعم مک آدام، رهایی شناختی یک متغیر متمایز و علیحده‌ای است که به ساختار فرصت‌های سیاسی قابل تقلیل نیست. در مدل تارو، مردم ممکن است علیرغم شرایط ساختاری نامساعد، به اعتراض برخیزند؛ و گلدستون نیز اشاره می‌کند که همه بحران‌های دولت، منجر به انقلاب نمی‌شوند. با وجود این، سنت توکویلی بر مواردی متمرکز شده بود که در آن، ساختار فرصت و ادراکات، سازگارند و ناسازگاری‌ها را بررسی نمی‌کند (کورزمن، ۲۰۰۹: ۴۳-۴۲).

کورزمن (۱۹۹۶) تلاش می‌کند تا سنت توکویلی در تحلیل انقلاب را که از یک طرف توأماً بر عوامل عینی و ذهنی تأکید می‌ورزد؛ و از جنبه دیگر طرفین معادله درگیر در پدیده انقلاب (حاکمیت و مردم) را ملحوظ می‌دارد؛ برای تحلیل انقلاب ۱۳۵۷ ایران به‌کار گیرد. اما وی به آن جنبه از این سنت که در تحلیل‌های انقلاب مغفول واقع شده است (یعنی ناسازگاری میان ساختار فرصت و ادراک فرصت) عطف‌توجه می‌نماید. وی بدین‌منظور انقلاب ایران را سنگ محک این نظریه قرار می‌دهد؛ و در چند محور این هدف را پیگیری می‌کند: ابتدا تعریف معترضان از فرصت را بلحاظ تفوریک تشریح می‌کند. سپس ساختار فرصت سیاسی در آستانه انقلاب اسلامی ایران را با شاخصه‌های گوناگون ترسیم می‌نماید. به‌علاوه کورزمن تصور انقلابیون از فرصت سیاسی (شامل تصور از قوه قهریه دولت از یک طرف و تصور از قدرت اپوزیسیون از طرف دیگر) را با تکیه بر شواهد تجربی مورد بررسی قرار می‌دهد. نهایتاً کورزمن توضیح می‌دهد که چگونه این تصور و ادراک به‌دلیل ناهمخوانی و عدم توازن - با چربش ادراک بر ساختار - به پیروزی انقلاب ایران منجر شد. مآلاً کورزمن از خلال بررسی مورد ایران، دلالت‌هایی را برای نظریه‌های انقلاب - به‌عنوان هدف اصلی پژوهش خویش - استنتاج می‌کند.

ما در این مقاله ضمن معرفی دیدگاه کورزمن، در محورهای زیر به ارزیابی انتقادی از آن پرداخته‌ایم: رویکرد نظری، سؤال‌ها و فرضیات تحقیق، روش‌شناسی تحقیق، یافته‌های تحقیق در دو سطح ساختاری و ادراکی، دلالت‌های نظری انقلاب اسلامی برای تئوری‌های انقلاب، و در نهایت نقاط ضعف و قوت این دیدگاه.

چارچوب نظری و فرضیه محوری

به‌زعم کورزمن، همبستگی و همسویی میان ادراکات ذهنی و شرایط ساختاری دربرخی موارد ممکن است حادث نگردد. دو گونه عدم انطباق میان این دو ممکن است اتفاق بیافتد:

اول). هنگامی که مردم قاصر باشند تا فرصت‌ها را درک کنند؛ و

دوم). هنگامی که آنها فرصت‌ها را در جایی تصور کنند که وجود ندارد.

احتمال اول در آثار زیادی و بدواً در سنت مارکسیستی مورد مذاقه قرار گرفته است؛ که خودآگاهی کاذب و هژمونی ایدئولوژیکی را به دلیل نقاب زدن بر فرصت‌ها و استتار یا انحراف توجهات از آنها، ملامت می‌کند و مقصر می‌داند.

دومین عدم انطباق و ناهمخوانی در رهیافت «توده جدی»^۱ به کنش جمعی مطرح شد که احتجاج می‌کند معترضان فرصت‌ها را بدواً و اولاً با ارجاع به الگوهای اقدامات معارضه‌ای^۲ تعریف می‌کنند (گلدستون، گرانوتر، کوران، مارول و ابرشال، شلینگ). افراد زمانی که انتظار دارند تعداد زیادی از مردم در اعتراض مشارکت کنند، محتمل‌تر است که در جنبش اعتراضی شرکت کنند. رهیافت توده جدی دلالت بر آن دارد که افراد، فرصت‌ها را نه صرفاً برحسب تغییرات در ساختار دولت - آن‌چنان که توکویل مدعی بود - بلکه بدواً برحسب قوت و تفوق معارضان محاسبه می‌کنند. آنان ممکن است احساس کنند که مشارکت فراگیر در اعتراض، «توازن قوا» - آن‌چه که گرامشی، "رابطه نیروهای سیاسی" را می‌نامد - بین دولت، اپوزسیون و دیگر احزاب ذی‌نفوذ تغییر می‌دهد. در این نگاه، بحران دولت، جنبش انقلابی را تسریع نمی‌کند؛ بلکه ارزیابی از میزان انسجام، خودآگاهی و سازمان‌دهی از جانب طبقات اجتماعی مختلف است که چنین می‌کند.

اگر سرکوب، نشان‌دهنده و نماینده ساختار فرصت‌ها باشد (آن‌چنان‌که آپ، مک‌آدام و دیگران مدعی‌اند)، معترضین یا بی‌توجه به فرصت‌ها (و نسبت به گستره توفیق یا عدم توفیق و سرانجام اعتراض) هستند؛ یا این‌که فرصت‌ها را به‌شيوه‌ای تقریباً متفاوت تعریف می‌کنند.

^۱. Critical mass

^۲. Oppositional

کورزمن این احتمال دوم را از طریق بررسی انقلاب ۱۹۷۹ ایران مورد کاوش قرار می‌دهد. از نظر وی در انقلاب ایران، معترضین بیشتر ملتفت چشمداشت‌ها و انتظارات برای موفقیت خودشان بودند. آنان تا پیش از آن که احساس کنند موفقیت در چنگ آنهاست، به تعداد زیاد در اعتراضات شرکت نکردند. در عین حال، ایرانیان احساس نکردند که دولت، ضعیف شده یا فرصت‌های ساختاری به‌رویشان گشوده است. کورزمن با تکیه بر سنجه‌های متعدد مدعی است که دولت در ۱۹۷۸ زمانی که اعتراض گسترده رخ نمایاند، به‌طور خاصی شکننده نبود؛ بلکه در عوض ایرانیان ارزیابی‌شان از فرصت‌ها برای اعتراض را ظاهراً بر تصورشان از قوت اپوزسیون بنا نهاده بودند. به عبارت دیگر، ایرانیان معتقد شدند که توازن قوا تغییر پیدا کرده است؛ نه به‌علت آن که تغییری در ساختار دولت حادث شده، بلکه به‌علت آن که جنبش معارض در حال گسترش است.

بر اساس آنچه گفته شد، فرضیه اصلی کورزمن آن است که گسست و ناهمخوانی میان عوامل عینی و ذهنی در انقلاب ایران موجب پیروزی انقلابیون و سقوط رژیم شاه شد؛ بدین معنی که ساختار سیاسی موجود در آستانه انقلاب، برحسب شاخص‌های گوناگون ساختار شکننده‌ای نبود و انقلابیون نیز متوجه قدرت دولت بودند و تصور نمی‌کردند که دولت، ضعیف شده یا فرصت‌های ساختاری، گشاده و به‌رویشان، گشوده است. اما انقلابیون، مبنای ارزیابی‌شان از فرصت‌های موجود برای اعتراض را بر قوت و قدرت متصور از اپوزسیون بنا نهاده بودند و به این نتیجه رسیده بودند که آن ساختار قدرتمند در مقابل توان این جنبش قدرتمندتر، تاب مقاومت ندارد.

روش‌شناسی

به‌طور کلی رویکرد کورزمن در تبیین انقلاب ایران، نظریه‌پیما (نظریه محور)^۱ است و نه موردپیما (مورد محور)^۲. به عبارت دیگر وی از مطالعه انقلاب ایران برای محک زدن رهیافت توکولی به انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی استفاده می‌کند. لذا در کار وی، آزمون نظریه مد نظر است و نه تبیین خود انقلاب. به عبارتی می‌توان گفت که رویکرد روشی نویسنده در این تحقیق، رویکرد قیاسی - برهانی است. از همین‌روست که وی سایر تبیین‌های مربوط به انقلاب ایران را مورد بحث قرار نمی‌دهد. با وجود این، وی برای سنجه‌های ساختار دولت، چهار عنصر را برمی‌گیرد که در ادبیات مربوط به انقلاب ایران مورد اشاره قرار گرفته‌اند:

^۱. Theory-driven

^۲. Case-driven

یکم). تضعیف حمایت اجتماعی از سلطنت، به واسطه اصلاحات دوم). فشار بین‌المللی بر سلطنت سوم). تمرکزگرایی بیش از حد دولت و فلج‌شدگی آن چهارم). پاسخ‌های متزلزل دولت به جنبش اعتراضی روش تحقیق کورزمن، عمدتاً اسنادی است و درعین حال همانند روش‌های تفسیری - تأویلی بر فهم معنی و انگیزه کنش‌گران تأکید می‌کند. وی به عنوان اقدام مکمل، از تکنیک مصاحبه نیز استفاده می‌نماید.

دامنه زمانی مورد بررسی، دو سال آخر حیات پهلوی (۱۹۷۷-۱۹۷۹) است که در اصطلاح برهه انقلابی نامیده می‌شود.

کورزمن هفت شکل از توضیحات شهود عینی در باره جنبش انقلابی ایران از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ را به کار می‌گیرد که سه‌تای از آنها مقارن انقلاب و چهارتای‌شان پس از واقعه هستند:

یکم). گزارشات ژورنالیست‌ها، اعم از ایرانی و خارجی دوم). اعلامیه‌ها یا بیانیه‌های تبلیغاتی‌های اپوزسیون، که برخی از آنها به صورت مخفیانه به عنوان نوعی از ژورنالیسم بدیل، توزیع می‌شدند.

سوم). اسناد حکومتی، خصوصاً اسناد مضبوط از دیپلمات‌های آمریکایی که برخی از آنها توسط دانشجویان مبارزی که سفارت ایالات متحده را اشغال کردند، صادره و منتشر شدند (اسناد لانه جاسوسی، منتشره در دوره ۱۹۹۱-۱۹۸۰)؛ و برخی از آنها نیز از طریق کار اطلاعاتی به دست آمدند و به وسیله یک سازمان غیرانتفاعی خصوصی در واشینگتن دی. سی. منتشر شدند (در: آرشیو امنیت ملی، ۱۹۸۹)

چهارم). خاطرات ایرانی‌ها و خارجی‌های مقیم ایران در خلال انقلاب پنجم). تواریخ شفاهی ایرانیان سرشناس و مشهوری که عمدتاً از مهاجرین مخالف با رژیم پس از انقلاب بودند، تحت هدایت پروژه‌های بنیاد مطالعات ایران (۱۹۹۱) و دانشگاه هاروارد (مجموعه تاریخ شفاهی ایران، هاروارد: ۱۹۸۷)

ششم). مصاحبه‌ها با ایرانیان، باز هم غالباً با مهاجران دور از وطن، که از مطالعات آکادمیک و ژورنالیستی درباره این انقلاب برگزیده شده‌اند.

هفتم). مصاحبه‌های تکمیلی با ایرانیان غیرسرشناس و غیرمشهور که خود کورزمن در استانبول ترکیه اجرا کرد.

کورزمن با عنایت به آن رویکرد تئوریک و این خط‌مشی متدیک، شواهد تجربی مورد نیاز برای آزمون تجربی فرضیه اصلی خویش در مورد انقلاب ایران را در دو محور "ساختار فرصت

سیاسی" و "ادراک فرصت‌ها" گردآوری و مطرح می‌کند؛ و سپس در مقام نتیجه‌گیری، برآیند تلاقی این دو عامل (ادراک از فرصتو ساختار فرصت) در انقلاب ایران را دستمایه ارزیابی از رویکرد توکویلی به انقلاب‌ها قرار می‌دهد.

آزمون فرضیه

الف). ساختار فرصت سیاسی

پژوهشگران انقلاب ایران، معمولاً رژیم پهلوی را به عنوان رژیمی بسیار مستعد برای فروپاشی توصیف کرده‌اند؛ و یکی از رایج‌ترین تبیین‌ها از انقلاب اسلامی ایران و سقوط رژیم شاه، تأکید بر ضعف ساختاری حکومت شاه بوده است (برای مثال بنگرید: جرالدر گرین، ۱۳۸۵: ۴۹-۳۳۷). از این حیث، اغلب از چهار عامل به عنوان فرصت‌های ساختاری مساعد برای انقلاب نام برده شده است که کورزمن پس از شرح هر یک از این عوامل و بیان مدعیات مدافعان آن‌ها، به نقد و طردشان می‌پردازد؛ و اثبات می‌کند که هیچکدام از این چهار عامل حاکی از ضعف ساختاری دولت نبودند و رژیم شاه از لحاظ ساختاری خصوصاً در سال ۱۹۷۸ آسیب‌پذیر نبود.

بکم). تضعیف پشتوانه اجتماعی سلطنت در نتیجه اجرای اصلاحات

برخی معتقدند که رژیم شاه در نتیجه تلاش‌های شدید برای اصلاحات، پشتیبانی اجتماعی خود را - خصوصاً از جانب طبقه نخبه - از دست داد. این استدلال، با توجه به این که بر نقش کدام گروه متأثر از این سیاست‌های اصلاحی تأکید کند، اشکال و وجوه مختلفی به خود می‌گیرد. ادعا بر این است که:

اصلاحات ارضی شاه در دهه ۱۹۶۰ میلادی الیگارشوی زمین‌دار را به سمت جبهه مقابل و مخالف سوق داد. همچنین سیاست‌های او در زمینه صنعتی کردن و مقررات تنبیهی برای کنترل قیمت‌ها، بخش سنتی بازار را به مخالفت کشاند. سرکوب شدید طبقه کارگر هم کارگران را به مقاومت ترغیب کرد. اقتصاد وابسته به صنعت نفت، به تورم در بخش مسکن در شهر منجر شد و در نتیجه مهاجران فقیر را ناچار به موضع‌گیری کرد. سرکوب سیاسی موجب مخالفت روشنفکران و طبقات متوسط شد. و بالاخره اصلاحات سکولاری نیز رهبران مذهبی را به مخالفت وادار کرد. بنابراین، در مجموع، دولت در فرآیند اضمحلال طبقات سنتی و ایجاد طبقات جدید برای حمایت و تقویت خودش شکست خورد.

از نظر کورزمن، سه اشکال بر این استدلال وارد است:

اولاً این گروه‌ها و طبقات یکسره و بالتامه علیه حکومت برنخاستند؛ بلکه برخی موافق با این روندها بودند و برخی مخالف. وانگهی همه معترضان خواهان سرنگونی نبودند؛ بلکه برخی از

آنها طالب اصلاحات بودند. کورزمن در توضیح این ردیه بیان می‌کند که گروههای متأثر از سیاست‌های اصلاحی فقط این گروههای مخالف نبودند. مثلاً متأثرترین گروه نخبه از این سیاست‌ها، روحانیون اسلامی بودند؛ چرا که اصلاحات دولت، تدریجاً نقش‌های دیرپای قضایی آنها را از ایشان گرفت؛ نقش‌های آموزشی و تربیتی آنان را محدود ساخت و نقش آنها را در توزیع امکانات رفاهی به چالش کشاند. بنابراین روحانیون واضح‌ترین دلیل را برای انزجار از دولت پهلوی داشتند. اما قبل از انقلاب تنها تعداد اندکی از روحانیون به رهنمودهای انقلابی امام خمینی تمایل نشان می‌دادند. در جریان جنبش انقلابی برخی از روحانیون عالی‌رتبه تلاش کردند مخالفین رژیم را از مقابله با دولت منصرف کنند و حتی یکی از آنان به منظور دستیابی به توافق به‌طور مخفی با نمایندگان حکومت ملاقات کرد.

همین‌طور گروههای پیشتازی از بازاریان مخالف و روشنفکران با گرایش انقلابی مخالفت کردند. آنها هوادار اصلاح سلطنت بودند، نه کنار زدن آن. مطالبات کارگران هم بر سر کسب سهم بیشتر از منافع کارگاهها و کارخانه‌ها بود و تنها در پایان سال ۱۹۸۷ - یعنی چند ماه پس از شروع جنبش - حالت انقلابی به خود گرفت. از سوی دیگر، مهاجران شهری که بیشترین آسیب را از سیاست‌های دولت دیده بودند، در جنبش انقلابی حضور گسترده‌ای نداشتند. نتیجه این که در خصوص میزان تضعیف پشتیبانی مردمی از شاه در نتیجه سیاست‌های اصلاحی او نباید اغراق کرد.

ثانیاً اصلاحات به همان اندازه که دشمنان جدیدی را برای دولت ایجاد کرد، حامیان جدیدی را نیز آفرید. دولت از این طریق، طبقات جدید و وابسته به خود را به‌وجود آورد که این طبقات به حمایت از شاه تمایل داشتند. مهمترین آنها ارتش بود که طی سالهای حکومت شاه به شدت گسترش پیدا کرد. وفاداری نظامی نیز عمدتاً تا پایان حکومت شاه، غیر متزلزل باقی ماند. طبقه‌دیگری که با اجازه دولت به وجود آمد بورژوازی صنعتی بود که از طریق کمکهای مالی اعتباری دولت و حمایت سلطنتی پدیدار شد. البته گفته می‌شود که این طبقه با انتقال دارایی‌های خود به خارج از کشور، شاه را تنها گذاشت و سپس با مشاهده اولین نشانه ناآرامی مهاجرت کرد؛ اما مدارک می‌گویند که بعضی از بورژواها ماندند و تا پایان سال به صورت فعالانه‌ای از شاه حمایت کردند. لذا می‌توان گفت که شاه به‌طور کامل توسط حامیان خود رها نشده بود.

ثالثاً شاه به پشت‌گرمی درآمدهای نفتی و نیز پشتیبانی بین‌المللی، نسبت به حمایت داخلی احساس نیاز کمی می‌کرد. این آزادی عمل داخلی ممکن است بیش از تضعیف دولت، آن را تقویت کرده باشد. هم درآمدهای نفتی و هم پشتیبانی خارجی، حمایت داخلی را کم‌اهمیت

تر از آنچه برای بیشتر رژیم‌های دیگر مطرح بود می‌کرد. به لحاظ تئوریک، مشکل است که بگوییم این نشانه ضعف دولت است یا نشانه قدرت آن. در حالی که وابستگی به قدرت‌های خارجی ممکن است تصور یک رژیم دست‌نشانده را به ذهن متبادر کند، آزادی عمل دولت غالباً به‌عنوان یک نقطه‌قوت شناخته می‌شود؛ چون دولت می‌تواند راه‌حل‌های عیدیه‌ای را به گروه‌های اجتماعی متمرّد تحمیل کند. اگر اساس استقلال و خودمختاری درهم می‌شکست، البته دولت بدون تکیه‌گاه باقی می‌ماند. اما شاه در خلال انقلاب و جنبش از حمایت بین‌المللی بهره برد.

دوم). فشار بین‌المللی بر سلطنت

دومین نقطه ضعف که به دولت شاه نسبت داده می‌شود مربوط به فشارهای بین‌المللی است که از نظر عده‌ای، باعث محدود شدن آزادی عمل حکومت و جلوگیری از اعمال خشونت‌گرایی که می‌توانست این جنبش اعتراض‌آمیز را در هم بشکند. در این زمینه، اغلب تحلیل‌ها به مدل ساختاری اسکاکیپول در خصوص انقلاب اسلامی اشاره نموده و بر این نکته تأکید کرده‌اند که فشارهای بین‌المللی دولت را ضعیف و آن را در برابر انقلاب آسیب‌پذیر ساخت.

نقد کورزمن در خصوص این مدعا آن است که هیچ‌کدام از این تحلیل‌گران مدارک چینی فشارهایی را ارائه نکرده‌اند. درست است که در سال ۱۹۷۶ جیمی کارتر برای کسب پست ریاست جمهوری بر اساس توجه به حقوق بشر در سیاست‌های خارجی به مبارزه انتخاباتی پرداخت و تهدید کرد که در صورت عدم رعایت حقوق بشر در ایران، حمایت از شاه را کاهش می‌دهد؛ اما این تهدید هرگز عملی نشد. هنگامی که شاه در نوامبر ۱۹۷۷ از واشنگتن دیدار کرد، ملاقات‌های شاه و کارتر ارتباط چندانی با موضوع حقوق بشر نداشت. از طرف دیگر، به هنگام گسترش دامنه جنبش انقلابی در سال ۱۹۷۸ شاه در باره برخوردش با معترضین، هیچ‌گونه اعتراض بین‌المللی را دریافت نکرد. حتی زمانی که سربازانش در ۱۷ شهریور صدها و شاید هزاران تظاهرکننده غیر مسلح را در تهران به قتل رساندند، دو روز بعد کارتر از کمپ دیوید به شاه تلفن کرد تا پشتیبانی مستمر خود را از او بیان کند. همچنین هنگامی که شاه در ۶ نوامبر حکومت نظامی برقرار کرد مقامات ایالات متحده رضایت کامل خود را از این اقدام اعلام کردند. تجهیزات ضد شورش که به بهانه دفاع از حقوق بشر برای ماه‌ها بلوکه شده بودند، پس از مدتی به ایران فرستاده شدند. در تمام ایام پایانی سال ۱۹۷۸ شاه مرتباً با ویلیام سولیوان سفیر ایالات متحده ملاقات می‌کرد. شاه در زندگی‌نامه‌اش گفته است:

تنها سخنی که همیشه از آقای سولیوان دریافت کردم، تضمین پشتیبانی واشنگتن از حکومت من بود.

در مجموع ایالات متحده به التزام و قول خود در حمایت از شاه ادامه داد. هر چند شاه کاملاً به آن اطمینان نداشت؛ اما هیچ مدرکی دال بر این که فشارهای بین‌المللی عکس‌العمل رژیم را در برابر اعتراضات تضییق کرده باشند، وجود ندارد.

سوم). تمرکز قدرت بیش از حد و فلج شدن دولت

سومین فرصت ساختاری مناسب برای انقلاب، ساختار دولت ایران معرفی شده است. بر اساس این دیدگاه، دولت ایران به خاطر تمرکز بیش از حد پیرامون شخص شاه، به لحاظ ساختاری مستعد فلج شدن بود. توضیح آن که علت وجودی این ساختار سازمانی عمدتاً حفظ شاه و سلطنت وی از تهدیدات بالقوه‌ای مانند کودتای نظامی و رقیبان سیاسی پر قدرت بود. برای اداره این سیستم، شاه به نحو مؤثری خود را به عنوان تنها قدرت تصمیم‌گیرنده در تمامی مراحل حساس امور سیاسی ایران مطرح کرد. بنابراین چنین سیستمی برای اداره خود به یک شاه همه‌کاره وابسته شد و شاه هم در سال ۱۹۷۸ مبتلا به سرطان بود. وی تحت مداوا قرار داشت و به نظر می‌رسید که افسرده یا بی‌حوصله شده باشد و به قاطعیت همیشگی خود نبود. اما کورزمن استدلال می‌کند مدارکی که دال بر فلج شدن دولت باشند، به اندازه کافی قانع‌کننده نیستند. واقعیت این بود که شاه مکرراً بی‌میلی خودش را برای نجات سلطنت‌اش ولو به قیمت کشتار اتباع خود بیان می‌کرد. شاه می‌گوید:

"دستوری که می‌دادم همیشه یکسان بود: به هر قیمت شده از خونریزی خودداری کنید."

شاه پیشنهادهایی چون کشتن صد هزار نفر برای سرکوب شورش، بمباران شهر قم، اعدام ۷۰۰ روحانی و ... را کلاً رد کرد. به‌هرحال، خودداری از دستور به قتل عام ضرورتاً دال بر فلج شدن ساختار رژیم نبود، چرا که روش‌های ملایم‌تر قویاً دنبال می‌شد. در تمام مدت پایانی سال ۱۹۷۸ نیروهای امنیتی معمولاً اعتراضات را به زور اسلحه سرکوب کردند. آنها تقریباً هر مخالف مشهور و شناخته شده‌ای را - حداقل یکبار - دستگیر کردند. گاهی هم تقریباً کل نهادهای مهم اقتصادی و دولتی را که در اعتصاب بودند اشغال کردند و پرسنل اعتصاب‌کننده را در مناطق نفتی، نیروگاه‌های برق، خطوط هوایی، ادارات گمرکی و مراکز ارتباطی تلفنی مجبور می‌کردند که به سرکار برگردند. از طرف دیگر نیز طرح‌هایی برای کودتای نظامی به نفع شاه آغاز شد. علاوه بر آن باید توجه داشت که رژیم پهلوی علیرغم ادعاهایی که داشت، یک دولت جهان‌سومی بود و سرویس اطلاعاتی چندان کارآمدی نداشت. بنابراین دستپاچگی دولت در واکنش به جنبش انقلابی را به سختی می‌توان حمل بر فلج شدن آن کرد.

چهارم). تزلزل دولت

چهارمین عامل که ادعا می‌شود فرصتی ساختاری برای انقلابیون فراهم ساخت؛ به تزلزل یا عدم قاطعیت - و نه ضعف - واکنشها در برابر جنبش اعتراضی مربوط می‌شود. بر این اساس، گفته می‌شود که ترکیب اعطای امتیاز و سرکوب باعث تشویق و ترغیب بیشتر مخالفان می‌شد و این تزلزل در سرکوب باعث تبدیل یک جنبش کوچک و پراکنده به آشوبی بزرگ و پردامنه و نهایتاً انقلاب گردید. مفهوم ضمنی این دیدگاه این است که سیاست سرکوب یک بعدی - یا اصلاح، یا تنبیه و مجازات - می‌توانست در فروکش کردن اعتراضات مؤثرتر باشد. کورزمن معتقد است اما چنین دیدگاهی برخلاف توصیه‌های مکرر و متعدد مشاورین سلطنتی در طول تاریخ است. مثلاً در هند باستان کائوتیلیا به پادشاهان یاد می‌داد که چگونه با شورش‌ها برخورد کنند:

بهره بگیرد از مصالحه، تطمیع، تفرقه و خشونت.

در ایران قرن یازدهم خواجه‌نظام‌الملک تأکید می‌کرد که خلیفه‌ها باید از بخشندگی و آزادی‌خواهی انوشیروان و انحراف و سرکوبگری هارون‌الرشید عبرت بگیرند. در ایتالیای قرن هفدهم ماکیاولی به شهریاران توصیه می‌کرد که هم از ترس مردم و هم از عشق مردم بهره بگیرند و ترکیبی از تنبیه و پاداش، بی‌رحمی و عفو را به کار گیرند. در قرن بیستم، هواردریکنیز تحلیل‌گر وزارت خارجه ایالات‌متحده معتقد به در هم آمیختن استراتژیک «پاداش به طرفداران و ارباب مخالفان» بود.

به هر حال، به لحاظ تئوریک این اختلاف نظر وجود دارد که آیا عکس‌العمل یکپارچه و واحد، موجب تزلزل و آسیب‌پذیری می‌شود یا سیاست هویج - چماق و دعوت به همکاری موجب تزلزل و آسیب‌پذیری است؟ شاه در طول سالیان متمادی برای همه موارد استراتژی واحدی را انتخاب کرده بود. دو مطالعه عمده قبل از انقلاب درباره نظام سیاسی ایران مؤید همین امر هستند. ماروین زونیس و جیمزبیل هر دو سرکوبگری شاه از یک سو و اعطای امتیازات به قصد جلب همکاری (رشوه) را به عنوان بخشهای مکمل سیستم واحد و منسجم فرصتهای سیاسی می‌بینند و معتقدند که این رویکرد ترکیبی در تمام طول سال ۱۹۷۸ ادامه یافت. شاه در چند مرحله حساس علیه معترضین سخت‌گیری کرد؛ اما در عین حال امتیازات کمتری اعطا کرد و وعده اصلاحات را در آینده داد. در اواسط ماه مه، سربازان شاه به سمت راهپیمایان آتش گشودند؛ اما در همان زمان سربازان از شهر قم عقب نشینی کردند و نمایش فیلم‌های مبتذل ممنوع اعلام شد؛ که این‌ها علایم معناداری برای مخالفین مذهبی شاه بود. در اوایل آگوست، شاه اعلام کرد که انتخابات آزاد برگزار خواهد شد. اما به زودی در اصفهان

حکومت نظامی برقرار شد. در اواخر آگوست، شاه در ۱۱ شهریور حکومت نظامی اعلام کرد اما امتیازات مختلفی را نیز اعطا کرد که از جمله آنها آزادی مطبوعات و انتصاب یک نخست وزیر جدید بود که تصور می‌کرد نزد مخالفین مذهبی مقبول‌تر و موجه‌تر باشد. در نوامبر، شاه یک فرمانده نظامی را در تهران منصوب کرد که او هم شهر را انباشته از زره‌پوش‌ها کرد و به اعتصابات مناطق نفتی خاتمه داد؛ اما همزمان شاه یک سخنرانی عذرخواهانه انجام داد و وضع محدودیت‌هایی را در زمینه فعالیت‌های تجاری خاندان سلطنتی اعلام کرد. این واکنش‌ها از جانب دولت شاه یک منطق مشخص و آشکار داشت. حکومت برای معترضین پیامی پیچیده اما قاطع فرستاد که اگر به اعتراض ادامه دهید، کشته خواهید شد؛ اما اگر به آن خاتمه دهید، اصلاحات را به دست خواهید آورد. یعنی ترکیبی از مجازات‌ها و وعده‌های اصلاحات در آینده به قصد برقراری آرامش در کوتاه مدت به کار گرفته شده بود و همزمان تعهد داده می‌شد که در بلندمدت، کشور لیبرالیزه خواهد شد.

کورزمن نتیجه‌گیری می‌کند که شاه به ساختار فرصت‌های سیاسی که او را برای چندین دهه حفظ کرده بود، چسبیده بود؛ ساختاری که برای مشارکت سیاسی وفاداران، مساعد و در مقابل اعتراضات انقلابی خیابانی خصمانه بود.

ب). تصور انقلابیون از فرصت سیاسی

کورزمن معتقد است به منظور فهم چرایی وقوع انقلاب ایران بایستی به "فرصت‌های ساختاری درک شده" (درک و تصور انقلابیون از فرصت‌های سیاسی) توجه کرد. منظور او از این اصطلاح، افزایش آگاهی عمومی از فرصت‌های موجود برای اقدامات معترضانة موفقیت‌آمیز علیه دولت می‌باشد. بر اساس این دیدگاه، برخورد اصلی، میان ساختار سالم و غیر ضعیف رژیم شاه با فرصت‌های درک شده از جانب انقلابیون بود که در نهایت، این برداشت‌ها و نگرش‌ها بود که بر ساختارها تفوق پیدا کرد.

در این بخش، کورزمن به دریافت و ادراک انقلابیون از فرصت سیاسی از دو منظر اشاره می‌کند: تصور آنها از قدرت اجبارآمیز دولت؛ و تصور آنها از قدرت اپوزسیون (توان خودشان). کورزمن بر این باور است که از نظر انقلابیون، دومی بر اولی چیرگی داشت.

اول) تصورات از قوه قهریه دولت:

مردم ایران دریافته بودند که اعتراضات خیابانی، خطرناک هستند و در معرض سرکوب قرار دارند؛ حتی تظاهرات قانونی، منظم و سازمان‌یافته که معمولاً به ندرت سرکوب می‌شوند. این ترس از سرکوب تا ساعات پایانی رژیم پهلوی ادامه داشت. وی می‌گوید در دسامبر ۱۹۷۸

ایرانی‌ها بیم آن را پیدا کردند که هزاران نفر از عوامل سیا برای سرکوب جنبش انقلابی به کشور وارد شوند. اما شناخت از قدرت اجبارآمیز دولت، ایرانی‌ها را به اطاعت و فرمانبرداری از رژیم وانداشت؛ بلکه برعکس این سرکوب‌ها غالباً و کراراً به ستیزه‌جویی و معارضة فراینده و بیشتر با رژیم منجر شدند. کورژمن برای اثبات این که مردم تصور می‌کردند در معرض کشتار و سرکوب قرار دارند، در اینجا به ذکر چند شاهد و نقل قول می‌پردازد:

در اواخر آگوست، پس از سوخته شدن چند صد نفر در سینما رکس آبادان - تراژدی‌ای که بسیاری از ایرانی‌ها آن را تقصیر دولت می‌دانستند - اعتراضات مردمی از چند هزار نفر به چند صد هزار نفر شرکت‌کننده افزایش یافت. در اوایل سپتامبر درست روز پس از کشته شدن صدها و شاید هزاران تن از تظاهر کنندگان در میدان ژاله، اعتصابات پراکنده و غیرقابل کنترل در سرتاسر کشور سرعت گرفت. در اوایل نوامبر در طول هفته‌هایی که "حکومت نظامی" برقرار گردید و یک حکومت نظامی بر سر کار آمد؛ اپوزسیون این حکومت را به عنوان یک حکومت غیرقانونی محکوم و باطل اعلام کرد و شروع به طراحی رودرویی عظیم با آن در خلال تاسوعا و عاشورای محرم نمود.

به عبارتی می‌توان نتیجه گرفت که اعمال سرکوب‌گرانه که کاملاً جدی و بالقوه اثرگذار بودند، منبعی عمده برای شور انقلابی بودند. مردم‌شناسی به نام هوگلند که مدتی از دوران بحران انقلابی را در روستایی نزدیک شیراز گذراند، بیان می‌کند که انقلابیون عمل خود را از خود گذشتگی یا از جان گذشتگی می‌نامیدند (فرهنگ شهادت).

دوم) تصورات از قدرت اپوزسیون:

کورژمن بر این اعتقاد است که آنچه نادرست و نامنطبق با واقع (غیر واقعی) بود، دریافت مردم ایران از فرصت‌های سیاسی بود. از نظر وی، ایرانیان با آن که قدرت سرکوبگری دولت را می‌شناختند و از آن بیمناک هم بودند؛ با این حال آنان احساس کردند که این قدرت‌ها در مقایسه با قوت و قدرت جنبش انقلابی بی‌اهمیت هستند. این دریافت‌ها موجب شد ایرانی‌ها فعال‌تر شوند و نه اینکه منصرف شوند و عقب‌نشینی کنند.

کورژمن اشاره می‌کند که هرچند شناسایی ادراکات و دریافت‌های مردمی خصوصاً در خلال دوران سرکوب و ناآرامی دشوار است؛ اما این دلیل بر آن نیست که نتوانیم دریافت‌های مردمی را بررسی و شناسایی کنیم. در مورد ایران، شواهدی وجود دارند که یقیناً نشان می‌دهند ایرانی‌ها بیشتر قوت جنبش اعتراضی خود را به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در نظر می‌گرفتند و به خاطر همین تصور، تصمیم به شرکت در جنبش می‌گرفتند. در واقع معترضان احساس کردند که انقلاب نه تنها امکان‌پذیر، بلکه عملاً اجتناب‌ناپذیر است.

در یک مقیاس کوچکتر، ایرانیان تنها اگر اطمینان خاطر می‌یافتند که دیگران هم مثل آنها به اعتراض برمی‌خیزند، در اعتراضات و تظاهرات شرکت می‌کردند (فشار اجتماعی برای شرکت در اعتراضات). اما به اعتقاد برخی این تمایل به همسو شدن با موج، در مورد افراد و گروه‌های حاشیه‌ای به تدریج تبدیل شد به ترس از آزار و اذیت غیرمشارکت‌کنندگان در اعتراض توسط مشارکت‌کنندگان. مثلاً مدیر یک بنگاه دولتی در حال اعتصاب چنین می‌گفت: " من برخلاف خواست کارمندانم نمی‌توانستم به اداره بروم."

با وجود این، کورزمن اعتقاد چندانی به این گزاره ندارد و اظهار می‌دارد علیرغم تصورات تیره و تاریک چندین مشاهده‌گر خارجی علی‌الخصوص سفیر بریتانیا (آنتونی پارسونز)، ژنرال‌هایزر و دیپلمات‌های آمریکایی؛ در خصوص ترس مردم از اعمال خشونت توسط انقلابیون (به جهت عدم شرکت در نهضت) نباید مبالغه‌گویی شود. انقلاب ایران مشخصاً و عملاً عقوبت‌ها و مکافات‌های اندکی را علیه کناره‌گیران از نهضت انقلابی نشان داد؛ خصوصاً وقتی که آن را با خشونت انقلابی گزارش شده در آفریقای جنوبی، فلسطین و جنبش استقلال سیک‌ها در هند مقایسه کنیم. به جای تصور ترس از خشونت احیاناً بایستی مشارکت در اعتراضات مردمی را به مثابه بخشی و جزئی از تأثیر "دسته واگن"^۱ تلقی کنیم که در آن تمایل افراد به مشارکت در یک اعتراض با انتظارات آنها و تصوراتشان از اندازه و میزان توفیق‌مندی اعتراض همبسته است.

شاید بهترین شاهد برای اثر دسته واگن، متعلق به اپوزسیون اصلاح طلب باشد که با یک انقلاب تمام عیار مخالف بودند. این لیبرال‌ها در حد بالایی نسبت به ساختار فرصت‌ها، حساس بودند. زمانی که شاه در سال ۱۹۷۷ اجازه سخن گفتن و فعالیت به آنها داد، آنها علناً سخن از اصلاحات گفتند. در اواخر ۱۹۷۷ و زمانی که شاه پس از دیدار با کارتر دوباره عرصه را بر آنان تنگ کرد، اعتراضات لیبرال‌ها خاموش شد. در تابستان ۱۹۷۸ که شاه امتیازات کم و وعده برگزاری انتخابات آزاد را داد، لیبرال‌ها ذوق زده خیز برداشتند تا از آزادی‌های جدید امتیاز و بهره بگیرند. در خلال پاییز ۱۹۷۸ لیبرال‌ها کم‌کم احساس کردند که جنبش اپوزسیونی بزرگ‌تر از آنچه تصور می‌کردند و خارج از کنترل آنهاست. این احساس خودش را در ماه سپتامبر نشان داد که بیهوده تلاش کردند یک تظاهرات توده‌ای و انقلابی را دعوت به متفرق شدن بکنند. در ماه‌های بعد، لیبرال‌ها به جنبش انقلابی پیوستند، اما نه به دلیل آن که آنها انقلاب را تأیید و پسند می‌کردند؛ بلکه به علت اینکه آنها احساس کردند جنبش انقلابی بسیار قوی‌تر از حد تصورشان است.

^۱. Band-wagon effect

ج) ادراک در مقابل ساختار

به اعتقاد کورزمن بر اساس شاخصه‌های متعددی که ذکر شد، دولت ایران بطور خاص و ویژه‌ای در مقابل انقلاب ۱۹۷۸ آسیب‌پذیر نبود. نه پشتوانه بومی رژیم پهلوی کاملاً بر باد رفته بود و نه حمایت بین‌المللی از آن. تمرکزگرایی دولت شاه نیز آن را از پاسخ‌فعالانه و قاطع به جنبش انقلابی باز نداشت. از طرفی، ترکیبی از سیاست هویج و چماق (فشار بر فعالیت‌های اپوزسیون در کنار وعده اصلاحات درآینده) نیز در طول دهه‌های قبل اعمال شده و نتیجه داده بود. اما از حیث دریافت‌ها، ادراک‌ها و برداشت‌های مردمی، مردم ایران به این تصور و باور رسیده بودند که قدرت سرکوب‌گر دولت روبه‌زوال است و به‌عبارتی، در عین قدرتمندی و توان عمل، قابلیت بازدارندگی ندارد. در عین حال، شواهد نشان می‌دهند که مردم ایران، فرصت‌های سیاسی به‌عنوان نتیجه‌ای از معارضة را گسترش یافته و فراخ تلقی کردند. قوت جنبش انقلابی به حدی بود که حتی لیبرال‌های غیر انقلابی را نیز به پیوستن بدان ترغیب کرد. ایرانی‌ها با عمل کردن بر اساس این برداشت و تصورشان از قدرت اپوزسیون، از طریق درانداختن طرح معاشرت و حشر و نشر و دوستی با ارتش، که در نتیجه ارتش را بعضاً به یک نیروی سرکوبگر بی‌خاصیت و غیرقابل استفاده تبدیل کرد، ساختار فرصت‌ها را تغییر دادند. به عبارت تئوریک‌تر، در اینجا یک عدم تطابق بین ساختار فرصت‌های سیاسی و دریافت‌های مردمی از فرصت‌های سیاسی وجود داشت. به نظر می‌رسد ایرانیان به جای محاسبه و برآورد فرصت‌ها صرفاً بر مبنای فعل و انفعالات در دولت، همسو با نظریه توکویل، فرصت‌ها را بر مبنای فعل و انفعالات در اپوزسیون برآورد و محاسبه کردند.

بنابراین و به‌طور خلاصه کورزمن معتقد است اکثر اسناد و شواهد گویای آنند که ایرانیان بر این گمان نبودند که دولت پهلوی ضعیف است. در واقع آنها حتی بیم آن را داشتند که در روزهای آخر رژیم، یک سرکوب کامل صورت بگیرد. با وجود این، در اوایل سپتامبر ۱۹۷۸ آنها به این تصور رسیدند که جنبش انقلابی، قوی‌تر از دولت است. به‌زعم کورزمن، نهایتاً دریافت‌ها و برداشت‌های انقلابیون، تفوق خود را دیکته کرد و توازن قوا به سمت اپوزسیون میل کرد. به عبارتی، ادراک‌ها از ساختار دولت قوی‌تر شد و جنبش انقلابی به پیروزی رسید.

دلالت‌های تئوریک انقلاب ایران

کورزمن به‌عنوان یکی از دستاوردهای مهم مطالعه مورد انقلاب ایران چنین نتیجه می‌گیرد که برخلاف موارد توکویلی، فرصت‌های ساختاری و فرصت‌های متصور ممکن است متفاوت باشند. لذا انقلاب ایران شاید یک «مورد انحرافی» و خاص را پیش‌روی نظریه‌های

انقلاب قرار دهد؛ موردی که امکان مقایسه میان تأثیرات نسبی عوامل ساختاری در مقابل عوامل ذهنی را فراهم می‌کند. این مورد می‌فهماند که علاوه بر اندیشه‌ورزی در مورد پیوندها و همسویی‌ها میان سطوح ساختاری و ذهنی تحلیل، آن‌گونه که نظریه انقلاب و به‌طور کلی‌تر نظریه‌های جنبش اجتماعی در سال‌های اخیر نوعاً چنین کرده‌اند؛ تضادها و گسست‌ها میان این سطوح نیز بررسی‌های ارزش‌مندی هستند.

مطابق با شاخصه‌های متعدد، کورزمن احتجاج کرده‌است که دولت ایران در مقابل انقلاب ۱۹۷۸ به‌طور خاصی آسیب‌پذیر و شکننده نبود. نه حمایت بومی رژیم پهلوی از بین رفته بود و نه حمایت بین‌المللی‌اش. تمرکزگرایی دولت و مریضی شاه نیز دولت را از پاسخ‌فعالانه به جنبش انقلابی، که ترکیبی از هویج و چماق بود، بازداشت. اما از جنبه ادراک عمومی، مردم ایران قدرت اجبارآمیز و قوه قهریه دولت را در جلوگیری از رسیدن به هدف معترضان، منفعل و ناتوان تلقی کردند. در عین حال این واقعه حاکی از آن است که مردم ایران فرصت‌های سیاسی را به‌عنوان نتیجه‌ای از رشد اپوزسیون، گسترش‌یافته تلقی کردند. قوت جنبش انقلابی، حتی لیبرال‌های غیر انقلابی را به پیوستن بدان سوق داد. ایرانیان با عمل کردن بر اساس این ادراک و تصور از قدرت اپوزسیون، ساختار فرصت‌ها را از طریق برقراری روابط دوستانه با ارتش و بی‌خاصیت کردن آن به عنوان یک نیروی اجبارگر تغییر دادند. به بیان تئوریک‌تر، یک عدم انطباقی بین ساختار فرصت‌های سیاسی و ادراکات مردم از فرصت‌های سیاسی به‌وجود آمد. به جای محاسبه فرصت‌ها صرفاً بر اساس تغییرات در دولت، آنچنان‌که توکویل مدعی است؛ ظاهراً ایرانیان فرصت‌ها را بر اساس تغییرات در اپوزسیون محاسبه کرده بودند. لذا نهایتاً ادراکات مردم، تحقق خویش را دیکته کرد. در واقع توازن قوا به سمت اپوزسیون میل کرد و ثابت شد که ادراکات، قوی‌تر از ساختار دولت هستند.

به نظر کورزمن این یافته پیشنهاد می‌کند که نظریه انقلاب بایستی رابطه بین تعاریف "عینی" و "ذهنی" از فرصت سیاسی را مورد بازنگری قرار دهد. اگر فرصت، شبیه یک در باشد، آن‌گاه نظریه انقلاب عموماً مواردی را بررسی می‌کند که در آن مردم فکر می‌کنند در باز است و بدان پای می‌گذارند. انقلاب ایران احیاناً موردی است که در آن مردم دریافتند در بسته است؛ اما احساس کردند که اپوزسیون به‌اندازه کافی قدرت بازکردن آن را دارد. این مردم، مرتجع، خودآزار یا خشک‌مغز نبودند؛ بلکه فقط فکر می‌کردند که قادرند در را به روی خویش بگشایند. بنابراین، انقلاب ایران یک مورد انحرافی و علیحده برای نظریه انقلاب و جنبش اجتماعی است. موردی که بیان می‌کند، فرصت‌های ادراک‌شده ممکن است مستقل از فرصت‌های ساختاری، حاصل اعتراض انقلابی را تحت تأثیر قرار دهد.

مکتب «توده نقاد» که برگرفته از یک سنت دیرینه در جامعه‌شناسی است، اغلب ادراکات معترضان و معترضان بالقوه را بررسی می‌کند. با وجود این، مکتب مذکور از برجسته‌سازی تفاوت‌هایش با سنت توکویلی اجتناب می‌کند. مورد ایران، این تفاوت‌ها را آشکار می‌کند. اما به‌رحال کورزمن اشاره می‌کند که یک مورد انحرافی منفرد نمی‌تواند به همه سؤالاتی که مطرح می‌شوند، پاسخ گوید. از جمله این‌که: آیا ادراکات، همیشه قوی‌تر از ساختار هستند؟ تحت چه شرایطی، ادراکات، سنگین‌تر از ساختار می‌شوند؟ تنها از طریق تحقیق درباره موارد بیشتری که در آنها فرصت‌های ادراک‌شده و فرصت‌های ساختاری نتوانند با یکدیگر همسویی و انطباق داشته باشند، می‌توان وزن نسبی هر کدام را فهمید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

کورزمن در مجموع، رویکردی توکویلی به انقلاب دارد که رویکردی ترکیبی و جامع‌نگر است. در این رویکرد، هم به عوامل عینی توجه می‌شود و هم به عوامل ذهنی. در عین حال هم از عوامل اجتماعی بحث می‌شود و هم از عوامل سیاسی (ساختار دولت). اما کار کورزمن دو ویژگی متمایز نسبت به این رهیافت دارد:

اولاً کورزمن به‌جای پرداختن به شرایط عینی (ساختار فرصت‌های سیاسی و به‌ویژه توان سرکوب و بازدارندگی حکومت) بر درک و برداشت افراد از فرصت‌های ساختاری تأکید می‌کند. از این حیث باید گفت که نگاه کورزمن در راستای تبیین‌های فرهنگی از انقلاب اسلامی قرار می‌گیرد که مؤید نقش نگرش‌ها، ارزش‌ها، باورها و به‌طور کلی ایدئولوژی در این انقلاب است. ثانیاً تحلیل‌های توکویلی از جنبش‌های اجتماعی به مواردی محدودند که در آنها فرصت‌های ساختاری با فرصت‌های ادراک‌شده با یکدیگر انطباق پیدا می‌کنند. اما کورزمن بر ناهمخوانی میان ادراکات ذهنی و شرایط ساختاری تأکید می‌ورزد و انطباق همیشگی میان این دو را نمی‌پذیرد. در این نگاه، بحران دولت، جنبش انقلابی را تسریع نمی‌کند؛ بلکه ارزیابی از میزان تجانس، خودآگاهی و سازمان‌یابی از جانب طبقات اجتماعی مختلف است که چنین می‌کند. بنابراین کورزمن به‌طور کلی رهیافت توکویلی به انقلاب را که مبنی بر توجه توأمان به عوامل عینی و ذهنی و اجتناب از تبیین‌های تک‌علیتی است، تأیید می‌کند. در عین حال وی مدافع آن‌دسته از پیروان این رهیافت است که با انتقاد به توکویل معتقدند فرصت‌های ساختاری و فرصت‌های متصور ممکن است همیشه با هم منطبق و همخوان نباشند. اصلی‌ترین انتقاد کورزمن به رهیافت توکویلی این است که فرصت‌های ساختاری (شکنندگی و آسیب‌پذیری دولت در قبال فشار سیاسی مردمی) با فرصت‌های ادراک‌شده (آگاهی عموم از فرصت‌های

موجود برای اعتراض موفقیت‌آمیز) همیشه با یکدیگر انطباق پیدا نمی‌کنند. نظریه‌هایی که قائل به عدم انطباق میان فرصت‌های ساختاری و فرصت‌های متصور هستند، نیز عبارتند از نظریه مارکسیستی، و نظریه توده نقاد. در عین حال انتقاد کورزمن به نظریه مارکسیستی آن است که دال بر ناتوانی مردم در تشخیص فرصت‌ها به‌خاطر خودآگاهی کاذب (از خودبیگانگی) و هژمونی ایدئولوژیکی (به‌دلیل پوشش‌نهادن بر فرصت‌ها و یا انحراف توجهات از آنها) است. اما از میان نظریاتی که قائل به این عدم‌انطباقند، وی از نظریه «توده نقاد» دفاع می‌کند که مدعی است مردم قادرند فرصت‌ها را درک کنند. البته آنها این فرصت‌ها را نه با توجه به تغییرات در ساختار دولت (آنچنان که توکویل معتقد بود)، بلکه با ارجاع به قدرت اپوزسیون محاسبه می‌کنند. به‌طور مشخص وی از نظریات مک‌آدام، سیدنی تارو و جک گلدستون که چنین اعتقادی دارند، دفاع می‌کند.

از حیثی دیگر باید گفت که کورزمن با رویکردی «سیاسی» یا «قدرت‌محور» به تبیین انقلاب اسلامی پرداخته است. این رهیافت، معطوف به علل و عوامل قریب و فرایندهای کوتاه‌مدت در جابجایی قدرت است و توجه چندانی به ریشه‌های تاریخی یا زمینه‌های ساختاری زمان‌مند مانند ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در انقلابات ندارد. به‌عبارتی دیگر، این رویکرد، متمرکز بر «وضعیت انقلابی» یا مقطعی است که در حاکمیت چندگانه پدید می‌آید. به‌طور کلی در این رهیافت، دستگاه سرکوب برای توضیح توفیق یا شکست جنبش انقلابی نقشی کلیدی و محوری دارد. در این نگاه باید تصور کنیم که جنبش انقلابی به وضعیت حاکمیت دوگانه رسیده است و تنها عامل باقی‌مانده که سرنوشت چالش قدرت میان حکومت و اپوزسیون را تعیین می‌کند، دستگاه سرکوب است (برای مطالعه بیشتر: معمار، ۱۳۸۸: ۸۸-۵۹). اما در نگاه کورزمن، دستگاه سرکوب ممکن است در عین قدرت‌مندی و کارآمدی، یعنی توان مضیق کردن فرصت سیاسی، دارای قدرت بازدارندگی نباشد و میزان بازدارندگی هم بستگی به توان ذهنی و عینی چالش‌گران قدرت دارد. البته کورزمن در تحقیق خویش بر توان ذهنی و به‌طور مشخص، ادراک و تصور انقلابیون از فرصت‌های سیاسی موجود، صرف‌نظر از توان سرکوب‌گری قوای قهریه حکومت تأکید دارد.

کورزمن این فرضیه را با مطالعه انقلاب ایران، آزمون می‌کند و نشان می‌دهد که براساس شاخصه‌های متعدد (پشتوانه اجتماعی، حمایت بین‌المللی، تمرکز قدرت، و نوع سیاست‌های تقابلی با انقلابیون) رژیم شاه چندان هم آسیب‌پذیر و مستعد فروپاشی نبود. اما از زاویه دریافت‌ها، ادراکات و تصورات انقلابیون، مردم ایران به این تصور رسیده بودند که قدرت

سرکوب‌گر دولت در عین قدرت‌مندی و خطرناکی، قابلیت بازدارندگی در مقابل سیل خروشان انقلابیون را ندارد.

از یک منظر دیگر، کورزمن انتقادی اساسی را به نوع غالب تبیین‌ها از انقلاب ایران وارد می‌کند و آن این است که در این تبیین‌ها معمولاً این‌گونه القاء می‌شود که ساختار دولت ایران به لحاظ شاخصه‌هایی چون تضعیف حمایت اجتماعی از سلطنت به واسطه اصلاحات، فشار بین‌المللی بر سلطنت، تمرکز بیش‌ازحد و فلج‌شدگی دولت، و پاسخ‌های متزلزل دولت به جنبش اعتراضی، ضعیف و مساعد برای انقلاب بود؛ اما کورزمن با استفاده از شواهد تجربی در باره همین شاخصه‌ها استدلال می‌کند که هیچ‌یک از این عوامل نمایان‌گر ضعف ساختاری دولت نبودند؛ و این یک تصویر معمول از تبیین انقلاب ایران نیست.

به لحاظ تئوریک، مهم‌ترین برجستگی و مزیت کار کورزمن آن است که امکان مقایسه اهمیت نسبی عوامل ساختاری و عوامل ذهنی در توفیق قیام انقلابی را که همواره محور مناقشات تئوریک در نظریات انقلاب و جنبش‌های اجتماعی بوده است، فراهم می‌کند. داشتن یک چهارچوب نظری معتبر و محک زدن آن با مورد انقلاب اسلامی، از دیگر نقاط قوت این مقاله است؛ خصوصاً این که در پایان، همسو با بسیاری از تبیین‌های روان‌شناختی و فرهنگی از انقلاب ایران، به این نتیجه می‌رسد که در این انقلاب، عوامل ذهنی (ادراکات، تصورات، نگرش‌ها) بر عوامل عینی (توان سرکوب حکومت) غلبه پیدا کردند، و این یافته با توجه به ماهیت فرهنگی انقلاب ایران و اهمیت نقش باورها و اعتقادات مذهبی در پیروزی انقلاب، حائز اهمیت است. اما کاستی دیدگاه کورزمن در آن است که خودش به این عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی به‌ویژه در بستر فرهنگ شیعی نمی‌پردازد؛ مؤلفه‌هایی چون جهاد فی سبیل‌الله، شهادت‌طلبی، ایثار، مرجعیت، تقلید، غلبه خون بر شمشیر و ... این خصایص فرهنگی، عامل تفوق روحی و روانی انقلابیون بوده‌اند، بدون این که بخواهند اتکای قیام انقلابی خویش را بر توسل به جنگ، مبارزه مسلحانه و خون و خونریزی قرار دهند. در واقع انقلاب اسلامی را می‌توان از نوادر انقلاب‌های اجتماعی دانست که بدون توسل به زور و با تکیه بر روش‌های مسالمت‌آمیزی چون تظاهرات و به‌ویژه اعتصابات گسترده و فلج‌کننده به پیروزی رسید (شواهد تجربی مدعا در: معمار، ۱۳۹۰: ۲۳-۱۲۲).

تکیه بر استنادات متنوع و بیان مستند و مستدل مدعیات، از دیگر نقاط قوت کار کورزمن است. در عین حال یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت تصورات و ادراکات انقلابیون از فرصت‌های ساختاری موجود، خود انقلابیون و خصوصاً رهبران انقلاب است که نویسنده از آن استفاده نکرده است.

اما مهم‌ترین نقطه‌ضعف مطالعه کورزمن به ذات تبیین‌های سیاسی از انقلابات برمی‌گردد که نویسنده آن را برگزیده است. توضیح آن که اصولاً شناسایی عوامل ساختاری و بافتاری ریشه‌ای و درازمدت دخیل در پیدایش انقلاب از تیررس این نوع از تبیین‌ها خارج هستند (معمار، ۱۳۸۸: ۶۰). بنابراین، مقاله حاضر توضیح نمی‌دهد که چه عواملی موجب پیدایش انقلاب شدند و زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی چه ویژگی‌هایی داشتند که بستر مساعد را برای بروز جنبش انقلابی فراهم ساختند؟

منابع

۱. بشیریه، حسین. (۱۳۷۴). *انقلاب و بسیج سیاسی* (چاپ دوم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. فورن، جان. (۱۳۸۲). *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها* (چاپ اول). ترجمه فرهنگ ارشاد. تهران: نشر نی.
۳. کوهن، آلوین استانفورد. (۱۳۸۹). *تئوری‌های انقلاب* (چاپ نوزدهم). تهران: نشر قومس.
۴. گرین، جerald. (۱۳۸۵). *بسیج مخالفان در انقلاب ایران*. در: جک گلدستون. مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها (چاپ اول). ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.
۵. معمار، رحمت‌الله. (۱۳۸۸). *طرح الگویی عام برای تبیین قدرت‌محور از انقلاب‌ها*. دانشنامه علوم اجتماعی. ۱ (۲)، ۵۹-۸۸.
۶. معمار، رحمت‌الله. (۱۳۹۰). *مبارزه انقلابی، مشارکت پس‌انقلابی* (چاپ اول). تحلیل تطبیقی درون‌کشوری از ایران. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
7. Kurzman, Charles. (1996). "Structural Opportunity and Perceived Opportunity in Social Movement Theory: The Iranian Revolution of 1979". *American Sociological Review*. 61(1), 153-170.
8. Kurzman, Charles. (2009). "The Iranian Revolution". in: Jeff Goodwin & James M. Jasper. *The Social Movements Reader: Cases and Concepts*. Wiley- Blackwell.